

این سؤال در واقع برای آنکه از پاسخ صریح و مخصوصاً از پاسخ صحیح آن طرفه بیرون (بعداً خواهیم دید که چه منافعی از این طرفه رفتن و در عوض ترهات اپورتونیستی را بجای پاسخ قالب کردن، نصیب او می‌شود) خود را مجبور به طرح يك مقدمه چینی چند صفحه ای مندر از اختراعات و ابداعات خارق العاده‌ی به اصطلاح شوربک می‌بیند تا بتواند جواب لازم! را به این سؤال که البته نه بر اساس واقعیات و حقایق حال و آینده‌ی جنبش، بلکه بر اساس توجیسه وضع موجود خود و آن منافع و مواضع غیر انقلابی که او آنرا نمایندگی می‌کند استوار است، بدهد. قبل از اینکه به این قسمت از نظریات "سپارز ایرانی" بپردازیم، بی‌فایده نخواهد بود اگر نظر خودمان را در قبال این سؤال مطرح سازیم:

سؤال فوق جواب روشنی دارد:

در این مرحله، مرحله‌ی اول از جنبش نوین انقلابی ایران، خلق توسط آگاهترین پیشتازان انقلابی خود نمایندگی می‌شود. بهمین دلیل، عمدتاً عناصر تشکیل دهنده‌ی جنبش نوین انقلابی را در ایران، عناصر و نیروهای آگاه و انقلابی هر طبقه تشکیل می‌دهد. با این توصیف، واضح است که منشأ طبقاتی عمدتاً این عناصر يك منشأ بورژوازی (خرده بورژوازی) است. در حالیکه این بدان معنی نیست که سازمانها و گروههای مختلفی که این عناصر را در بر می‌گیرند - همگی آنها - ماهیتی خرد بورژوازی داشته و منافع و ایدئولوژی این طبقه یا قشرها یا جناحها<sup>ی</sup> مختلف آنرا نمایندگی می‌کنند؛ بلکه ماهیت طبقاتی این سازمانها عمدتاً بر حسب جهان بینی حاکم بر آنها، موضعگیری و سمتگیری سیاسی - طبقاتی و عملی آنها در پراتیک انقلابی که طی می‌کنند تعیین می‌شود. بعبارت دیگر سازمانها و گروههای انقلابی موجود در جنبش مسلحانه‌ی ایران، طیف نسبتاً وسیعی را از گرایشات گوناگون مذهبی نمایندگی اقشار و نیروهای مختلف طبقات متوسط، گرایشات چپ افراطی نمایندگی اقشار و نیروهای آگاه روشنفکر (جناح چپ خرد بورژوازی روشنفکر)

و همچنین گرایش‌های انقلابی که مبتکرانه‌های پرولتری را منعکس می‌کنند، تشکیل می‌دهند. در اینجا ذکر این نکته نیز بی‌فایده نخواهد بود که پاسخ فوق باید در رابطه با شرایط خاص ایران مورد توجه قرار گیرد. دیکتاتوری و خفقان شدید حاکم بر ایران که هرگونه شکل مقدماتی یا هر نوع آگاهی ابتدایی سیاسی را در میان نیروهای خلق به شدت سرکوب کرده و مانع از ایجاد ابتدایی‌ترین ارتباط میسران جنبش‌های طبقات مختلف خلقی از یک طرف و نیروهای آگاه و انقلابی از طرف دیگر می‌شود و نقش خاصی که جنبش مسلحانه‌ی پیش‌تاز برای شکستن چنین بن بست‌ها (ارتباط میان پیش‌تاز انقلابی و جنبش توده‌ها و بردن آگاهی انقلابی به میان آنان) بعهده گرفته است، شرایط و خصوصیات هستند که از همان ابتدا اشکال پیچیده و خاص‌سازمانی را در جنبش ضروری ساخته‌اند. همین‌طور باید توجه نمود که غیر از عناصری که با منشأ بورژوازی در جنبش انقلابی شرکت دارند، ما با شرکت تعداد نسبتاً مهمی از عناصر زحمتکش شهری پرولتر و نیمه پرولتر نیز در جنبش مواجه هستیم که معمولاً از آگاهی نسبتاً پایالی سیاسی برخوردار بوده و مستقیماً یوشروان انقلابی طبقه‌ی خود را تشکیل می‌دهند. (۱)

اما اکنون ببینیم دوست "مبارز ایرانی" چه جوابی به سؤال می‌دهد: برای درک ماهیت و عمق مشکلاتی که پیش‌تازهای ایران را در بر گرفته است، این سؤال طرح کرده‌اند، «عوارض باید به این نکته توجه داشت که موضوع مورد

(۱) — بدین‌قرار، یکبار دیگر ثابت می‌شود که با هر پدیده‌ی مشخص، برخوردی مشخص لازم است. توصیفی که فوقاً از موقعیت طبقاتی جنبش مسلحانه پیش‌تاز عمل آمد علیرغم همی‌اختصار و ایجاز آن، بخوبی نشان می‌دهد که تعارف کلی مبتنی بر تعمیم نگاه‌تستی فرمول‌های عام، از جمله تعمیم‌هایی که جنبش مسلحانه‌ی پیش‌تاز را یک جنبش روشنفکری خرد، بورژوازی معرفی می‌کنند تا چه اندازه اسیر یکجانبه‌نگری، پیش‌داوری‌های ذهنی و الگوسازی از مدل‌های کتابی و کلاسیک هستند.

سؤال « ترکیب طبقاتی در سازمانهای انقلابی ایران است » بهمین دلیل باید خواننده در نظر داشته باشد که تمام توضیحات و تئوریهای ایشان را باید بلافاصله در ذهن خود با شرایط خاص ایران و جنبش انقلابی آن « نیروهای موجود در آن و ... مطابقت دهد تا بتواند به هستی اصلی نظرات ایشان دست یابد .  
 " مبارز ایرانی " پاسخ را از تشریح به اصطلاح و اشتباه رایج که درباره نقش طبقات در تاریخ موجود است ( و لا بد ایشان برای اولین بار موفق به کشف و تصحیح آن شده اند ) شروع می کند . ( حال این دو اشتباه اساسا در کجا رواج دارد ؟ مروجین آنها کمونیستها هستند یا غیر کمونیستها ؟ و ... ؟ مسئله ای است که " مبارز ایرانی " صلاح نمی بیند آنها را روشن کند ! ) مطابق کشف ایشان این دو اشتباه عبارتند از :

- ۱ - مخلوط کردن فرد و طبقه .
  - ۲ - تعمیم تئوری نقش تاریخی طبقه ی کارگر به نقش مرحله ای آن .
- " مبارز ایرانی " آنگاه با نیوه ی بسیار شرافتمندانه ای ! مملو از مغالطه کاری ، سفسطه ، خلط مبحث و شگرد های مبتذل دیگری از قبیل کلی گویی ، به کار بردن ابهام و ابهام در مطالب و ... به توضیح هر یک از این به اصطلاح دو اشتباه رایج می پردازد . (۱) در مورد اشتباه اول ، او بعد از طی مقدمه ای (که

---

(۱) - متن کامل پاسخ نویسنده در این قسمت را برای جلوگیری از هرگونه بهانه مستقیما نقل می کنیم :

جواب :

قبل از جواب به این سؤال « باید درباره ی دو اشتباه رایجی که درباره ی نقش طبقات در تاریخ موجود است توضیح دهیم : اول مخلوط کردن فرد و طبقه ، عدم ای از مفسرین « به مسایل جنبش های رهایی بخش با نظر مکانیکی می نگرند ، معمولا به فرد و طبقه از جهت تکامل تاریخی با دیده ی ساوی نگاه می کنند ، کار کارگری را معیار کمونیستی می گیرند ، بر اصالت یک جنبش به تعداد کارگرانی که در آن سازمان

بعدها به آن خواهیم پرداخت ) به چنین نتیجه ای می رسد :

• طبقه ی کارگر انقلابی است نه فرد کارگر، کارگر مزدور فاشیست وجود دارد، همان طور که کارگر انقلابی وجود دارد • به همین خاطر ( کدام خاطر؟ به این خاطر

یافتند حکم می دهند و این بنظر مایک خطای ثئوریک است (۱) زیرا نقش طبقه ی کارگر در ساختن تاریخ ارتباط مستقیم با شرایط تولیدی آن و قدرت بر تحقق بخشیدن روابط تولید جدید - سوسیالیستی - در اجتماع دارد • طبقه سازنده تاریخ است نه افراد • کیفیت گروه پرولتاریا مهم است نه کمیت آن • طبقه ی کارگر انقلابی است نه فرد کارگر • کارگر مزدور و فاشیست وجود دارد، همان طور که کارگر انقلابی وجود دارد • به همین خاطر در ارزیابی ترکیب طبقاتی در سازمانها فقط بر اساس جمع شدن سادگی کارگران تکیه نمی کنیم • بلکه نقش طبقه ی کارگر را از خلال مرحله ی تکامل تاریخی آن می بینیم • اما دو بین خطایی که رایج است، تعمیم ثئوری تاریخی نقش طبقه ی کارگر به نقش مرحله ای این طبقه است • طبقه ی کارگر انقلابی است و در طول تاریخ نقش سازنده ای دارد؛ ولی در بعضی مراحل ممکن است علیه نقش تاریخی اش انقلابی نباشد • تکرار می کنیم قصد ما این نیست که بر نقش تاریخی طبقه کارگر تردید کنیم • بلکه بعضی مراحل ممکن است طبقه ی کارگر به نقش تاریخی - طبقاتی اش بعلت نفوذ فرهنگی خرد، بورژوازی و یا بورژوازی آگاهی نداشته و به علت این تاثیر فرهنگی و یا علل روحی دیگری به نفع بورژوازی کار کند • نگاهی به جنبش کارگری در اروپا که طبقه ی کارگر صنعتی در آنجا به شکل سنتی وجود دارد، نمونه این امر را بدست می دهد • حزب ناسیونال سوسیالیست ( نازی) هیتلر کسسه پایگاه کارگری داشت و حزب آزاد پخواه و حزب کارگر در انگلستان که از احزاب کارگری به شمار می آیند و همین وضع در آمریکای شمالی که کارگران صنایع سنگین تظاهرات کرده و خواهان ادامه ی دخالت آمریکا در ویتنام می گردند و همچنین در آمریکای جنوبی که کارگران صنایع سنگین در شیلی علیه آلنده و به نفع ژنرالهای دست راستی تظاهرات می کردند • ما این خطاها را ذکر می کنیم تا بتوانیم از یک پایگاه منطقی حرکت کرده و بدان مسئله پاسخ دهیم • با توجه به این دو مسئله و با توجه به سیر مرحله ی کنونی جنبش ایران - مرحله ی آزادی ملی - و با توجه به نقش پیشتاز در این جنبش، جواب ما به سؤال این است که اکثریت عناصر که در جنبش شرکت دارند از روشنفکران می باشند؛ لکن جنبش توانسته است مبارزین و کادرهای مبارزی از کارگران را در کنار بقیه بپرورد . . . .

که طبقه انقلابی است نه فرد و ممکن است کارگر مزدور و فاشیست هم وجود داشته باشد ؟) در ارزشیابی ترکیب طبقاتی در سازمانها فقط بر اساس جمع شدن ساده (کارگران تکیه نمی‌کنیم ، بلکه نقش طبقه‌ی کارگر را از خلال مرحله‌ی تکامل تاریخی آن می‌بینیم \* (۱)

آقای مبارز ایرانی ! صحبت که اساسا بر سر " جمع شدن ساده کارگران " نبود که شما انکار به آنها در ارزشیابی ترکیب طبقاتی سازمانها کافی ندانید! چه کسی گفته بود در ارزشیابی ترکیب طبقاتی سازمانهای انقلابی ایران ، باید بر تجمع ساده‌ی کارگران (در کجا؟) تکیه کرد که شما بانسبت دادن آن به حریف خیالی ، باد بد به و کبکبه‌ی تمام ، در صدد رد آن برآمده اید ؟ صحبت از شرکت کارگران در یک سازمان انقلابی مسلح و در یک جنبش قهرآمیز اجتماعی است . این چنین شرکتی تجزیه ساده‌ی کارگری است ؟ کارگرانی که به آن حد از آگاهی انقلابی و سیاسی دست پیدا می‌کنند که می‌توانند در یک سازمان انقلابی مسلح عضو شوند ، تجمع ساده تشکیل می‌دهند که آن وقت این تجمع ساده ! نتواند ملاک برای تشخیص ترکیب طبقاتی آن سازمان ها شود ؟

بله ، این را هر کسی که به الفبای دید طبقاتی آشنا باشد ، بخوبی می‌داند که جمع شدن عده‌ای کارگر که حتی این تجمع می‌تواند در یک هیأت مذهبی یا در یک سندیکای دولتی باشد ، بهیچوجه به معنای پرولتریزه بودن آن جمع و یا آن گروه نیست ؛ ولی تجمع در سندیکای دولتی و محفل مذهبی و حتی صنفی کجا و تشکیل در یک سازمان انقلابی مخفی مسلح کجا !

اینکه " طبقه " سازنده‌ی تاریخ است نه فرد ، اینکه " کیفیت گروه پرولتری " مهم است نه کمیت آن " و " بدیهیات پیش پا افتاده‌ای از این قبیل چه ارتباطی به اصل سؤال و لزوم پاسخ مشخص به آن دارد ؟ اگر این درست است که " حقیقت مجرد وجود ندارد و حقیقت همیشه مشخص است " ، آن وقت شکل

مجرد و انتزاعی دادن به مسئله بسیار مشخص رابطه پروتاریای ایران با جنبش ش  
انقلابی پیشتاز، از طریق طفره رفتن از بررسی مشخص آن و روی آوردن به جملات  
 کلی و جازدن ملقمهای از حقایق پیش پا افتاده‌ی ابتدایی با ابداعات منحرف  
 روشنفکری خودتان، بعنوان تئوریهای دست اول اجتماعی، به چه معنایی است و  
 شما از پیش گرفتن چنین رویهای چه مقصودی را دنبال می‌کنید؟ شما در مقدمه‌ی  
 همین نتیجه‌گیری می‌گویید: "مفسرشی که با نظر مکانیکی به جنبش‌های رهایی-  
 بخش می‌نگرند معمولاً به فرد و طبقه از جهت تکامل تاریخی با دید مساری نگاه  
 می‌کنند (اولاً کدام مفسرین؟ این مفسرین کمونیست هستند یا فخر کمونیست‌ها در  
 صورت اول کدام کمونیست، در کجا و چگونه تکامل تاریخی فرد و طبقه را یکسان گرفته  
 است؟ نکند دوست دارید چیز موهومی را به افراد موهوم دیگری نسبت بدهید و  
 بعد قهرمانانه در صدد نفی ورد آن برآید؟ و اما در صورت دوم چنانچه مفسر  
 کمونیستها یا روشنفکران لیبرال چنین نظراتی ابراز کنند ما چگونه می‌توانیم در چنین  
 مقولاتی وارد بحث و انتقاد بآنها بشویم، وقتی که از اساس با جهان بینی و نگرش  
 فلسفی و... آنها اختلاف داریم؟) و کار کارگری را معیار کمونیستی می‌گیرند  
 (از اینجا معلوم می‌شود که مفسرین مورد نظر "مبارز ایرانی"، گویا کمونیست هم  
 هستند!) و بر اصالت یک جنبش به تعداد کارگرانی که در آن سازمان یافته‌اند  
 حکم می‌دهند و این به نظر ما یک خطای ثوریک است." (۱)

عجبا! حالا دیگر کارگرایی هیچگونه معیاری را برای کمونیستها تشکیل نمی‌دهد و  
 اصالت یک جنبش انقلابی در یک جامعه‌ی زیر سلطه‌ی وحشی‌ترین رژیمهای  
 سرمایه‌داری، هیچ ارتباطی با تعداد کارگرانی که در آن جنبش سازمان یافته‌اند

(۱) - جملات داخل گیومه مربوط به پاسخ‌های مبارز ایرانی و  
 داخل پرانتزها همه جا از ما است.

ندارد ! و هر کس که چنین نظری داشته باشد خطای ثوریک مرتکب شده و با نظر مکانیکی به انقلاب می نگرد !

بسیار خوب ، چطور است تا دیر نشده این کشفیات خارق العاده ای خودتان را در همان محافل رسمی روشنفکری اروپایی به ثبت برسانید ؟ اما اگر بنظر ثوروسین های بورژوازی ، کشفیات و نظرات مشعشع شما قابل ثبت اند و آنها از پیداکردن چنین هوادارانی بشدت خوشحال می شوند ، برای کمونیست ها ، ماهیت چنین ترهاتی سالها پیش از این و در عاترین و مقدماثن ترین مطبوعات کلاسیک کمونیستی روشن گردید ماست .

دوست مبارز ایرانی ، ! کار کارگری نه تنها یک معیار کمونیستی است (۱) ، بلکه بر حسب اینکه این کار کارگری ، چه نوع کاری است ، چه مدت از انجام آن می گذرد و بر حسب سایر مشخصات آن کار ، دارای اهمیت بوده و مخصوصا از نظر

(۱) - واضح است که عکس این موضوع حتما صادق نیست ، یعنی هر کس کار کارگری بکند و هر کارگری به صرف اینکه کار بیدی می کند و در تولید صنعتی و جمعی شرکت دارد ، خود بخود و الزاما کمونیست نیست . موسها لیم علمی پیش از هر چیز یک اندیشه علمی است که باید برای درک آن ، علاوه بر دارا بودن زمینه های عینسی ساده اجتماعی و طبقاتی ( شرکت در پراتیک تولید یا مبارزه ای اجتماعی پرولتری ) در عین حال به حداقل دانش اجتماعی و سیاسی نیز مسلح بود . منتهم پرولتاریا ، به اعتبار زندگی مادی و حیات طبقاتی خود پیش از هر طبقه ای دیگر دارای این آمادگی بوده و در واقع می توان گفت پرولتاریا ، بعنوان تنها طبقه ای که می تواند چنین اندیشه ای را درک کرده و در راه تحقق آن دست به مبارزه ای قاطع و پیگیر بزند ، از سایر طبقات میزمن شود . درک همه جانبه ای این نکته مسلما بار دیگر اهمیت کوشش برای بالا بردن سطح آگاهی سیاسی و دانش انقلابی و مارکسیستی توده ای کارگر ، از طرف عناصر آگاه و جنبش آگاه کمونیستی را مطرح می سازد . برای دستیابی به توضیح بیشتری از همین مسئله ، به صفحات ۲۸۹ تا ۲۹۴ - منتخب آثار لتین ، جلد اول مراجعه شود .

ضوابط تشکیلاتی کمونیستها - یعنی همین مسئله ای که هم اکنون مورد بحث شما قرار گرفته است - باید مورد توجه دقیق قرار گیرد ، این موضوع با آنکه مسئله ای بدیهی بشمار می رود با این حال ما از میان خیل مدارک و اسنادی که بر افشای چنین نظرات مشعشعی دلالت دارند ، تنها به نقل قسمتی از نامه ی لنین به مولوتف اکتفا می کنیم :

" لنین طی نامه ای برای پلنوم کمیته ی مرکزی ، در یاری حفظ ماهیت پرولتری حزب در مقابل خطر رخنه ی عناصر و اندیشه ی خرده بورژوازی و دهقانی به مولوتف چنین می نویسد :

" بنظر من بسیار حائز اهمیت است که دوره ی آزمایش اعضای جدید حزب طولانی تر گردد . زینویف پیشنهاد می کند که دوره ی آزمایشی برای کارگران شش ماهه برای سایر اقشار یکسال باشد . من دوره ی شش ماهه را تنها برای آن کارگرانی پیشنهاد می کنم که در واقع کمتر از ده سال در کارخانجات بزرگ صنعتی کار نکرده باشند بایستی برای تمام سایر کارگران يك دوره ی آزمایشی ۱۸ ماهه ، برای دهقانان و افراد ارتش سرخ يك دوره ی دو ساله برای سایر اقشار يك دوره ی سه ساله ی آزمایش تعیین نمود . بنظر من دوره ی آزمایشی کوتاه پیشنهادی زینویف بسیار خطرناک است . . . . دوره ی آزمایش کوتاه در واقع بدین معنی است که هیچ آزمایش جدی برآی سنجش اینکه آیا داوطلبان ، کم و بیش ، کمونیستهای آبدیده هستند بعمل نیامده است . . . . بهمین دلیل است که من جدا بروی دوره ی آزمایشی طولانی تراصرار می ورزم . . . . (۱)"

همینطور باید از " مبارز ایرانی " پرسید : در جنبش انقلابی کشوری که عنصر تضاد کار و سرمایه روز بروز اهمیت تعیین کننده تری در آن می یابد ، چگونه

(۱) - لنین ، به نقل از کتاب " درباره ی مسئله ی استالین "



ممکن است اصالت (توده ای) این جنبش به تعداد کارگروانی که در آن سازمان پیدا می‌کنند ارتباط و حتی ارتباط درجه‌ی اول نداشته باشد؟ بلی، اگر در مقام مقایسه بین يك جنبش انقلابی و مثلاً يك جنبش رفرومیستی سندیکیایی، مامی خواستیم بر حسب تعداد عناصر کارگری که در هر يك از این دو جنبش شرکت کرده‌اند قضاوت کنیم، بدیهی بود که اینجا معیار کیفیت گروه پرولتاریا، درجه‌ی سیاسی بودن و انقلابی بودن آنها و جنبشی که در آن شرکت می‌کردند و سازمان داده می‌شدند مطرح می‌شد نه کمیت آنها. اما اینجا که صحبت از اشکال بورژوازی، قانونی و پنا رفرومیستی تشکل کارگری نیست. همانطور که قبلاً گفتیم، صحبت از تشکل کارگران در يك جنبش انقلابی و قهرآمیز است. بنابراین در فشانیهایی از این قبیل که کارگری را معیار کمونیستی می‌گیرند و بر اصالت يك جنبش به تعداد کارگرانی که در آن سازمان یافته‌اند حکم می‌دهند و اینها بنظر ما يك خطای ثوریک است و... چه معنایی می‌دهد؟ آیا معنای روشن آن، این نیست که چهره‌ی واقعی لیبرال را از کمونیست واقعی جدا می‌سازد؟ همینطور شما از این نتیجه‌گیری دریابان قسمت مربوط به اصطلاح خطای اول که بر اساس آن "نقش طبقه‌ی کارگر را باید از خلال مرحله‌ی تکامل تاریخی دید" چه منظوری را دنبال می‌کنید؟ شما با طرح چنین مطالب کلی، ابهام آمیز و چند پهلو، قصد اثبات چه چیزی را دارید؟ شما از یکطرف می‌گویید: "بهین خاطر در ارزشیابی ترکیب طبقاتی در سازمانها فقط بر اساس جمع شدن ساده‌ی کارگران تکیه نمی‌کنیم" بلکه نقش طبقه‌ی کارگر را از خلال مرحله‌ی تکامل تاریخی آن می‌بینیم. و از طرف دیگر در چند جمله‌ی پیوسته از آن (در مقدمه‌ی همین نتیجه‌گیری) می‌گویید: "مفسرینی که به مسائل جنبش‌های رهایی بخش با نظر مکانیکی می‌نگرند... کار کارگری را معیار کمونیستی می‌گیرند و بر اصالت يك جنبش به تعداد کارگرانی که در آن سازمان یافته‌اند حکم می‌دهند و این بنظر ما يك خطای ثوریک است؛ زیرا نقش طبقه‌ی

کارگردار ساختن تاریخ ارتباط مستقیم با شرایط تولیدی آن و قدرت بر تحفه بسق  
بخشیدن روابط جدید - سوسیالیستی - در اجتماع دارد .

به این ترتیب اگر خودمان را از قالب مبهم و مطمئن جملات خلاص کنیم ، خیلی  
صاف و ساده معنای این " دیدن نقش طبقه ی کارگزار از خلال مرحله ی تکامل  
تاریخی " و این " موقوف بودن قدرت طبقه ی کارگر به تحقق بخشیدن روابط جدید  
- سوسیالیستی - در اجتماع . . . " آیا این نخواهد بود که چون مرحله ی فعلی  
جنبش انقلابی ایران يك مرحله ی ضد امپریالیستی است و انقلاب ایران فعلا  
ماهیتی دموکراتیک دارد ( نگاه کنید به آن جمله ی " مرحله ی آزادی ملی " و بسا  
اشارات و معانی که در آن مستتر است ! ) بنابراین پرولتاریا در آن نفسش  
تعیین کننده ای نداشته و طبیعتا ! شرکت عناصر کارگردار در آن ، از آن اهمیت  
تعیین کننده ای که مثلا در يك مبارزه با هدف همای سوسیالیستی دارد ،  
برخوردار نیست !؟

در واقع چه معنای دیگری جز این می تواند وجود داشته باشد : کارگزاری  
را معیار کمونیستی گرفتن و اصالت يك جنبش انقلابی را به کیت کارگرانی که در آن  
سازمان یافته اند وابسته دانستن که غلط است و خطای ثوریک به حساب می آید و  
این همان مخلوط کردن و به دیده ی مساوی نگاه کردن میان فرد و طبقه است ! -  
که مبتلا به مفسرانی است که دیدی مکانیکی دارند - اینها از يك طرف ، از طرف  
دیگر " نقش طبقه ی کارگر را هم باید از خلال مرحله ی تکامل تاریخی آن مشاهده  
کرد " " نقش که " ارتباط مستقیمی با قدرت تحقق بخشیدن به روابط تولید  
سوسیالیستی توسط این طبقه دارد " " آنگاه اگر توجه کنیم که در ایران و در مرحله  
آزادی ملی " هستیم ، دیگر چه موضع مهمی برای طبقه ی کارگر باقی میماند ؟ مخصوصا  
اینکه خطای دومی هم در اینجا وجود دارد که بر اساس آن عده ای خطا کارانه نقش  
تاریخی طبقه ی کارگر را به نقش مرحله ای اش ( که ممکن است این نقش مرحله ای يك

نقش ارتجاعی بوده و در خدمت سوزووازی قرار گرفته باشد (تعمیم می دهند! یا همه‌ی این احوال، آیا درست تر آن نیست که شما آقای مخیرمجله‌ی الهدف! بی‌جهت دنبال پرولتاریا در سازمان ما روشنفکران - که البته يك يله هم از داشتن نمایندگی جنبش انقلابی و جنبش کمونیستی بائین نمی‌آییم - نگردید؟ و آیا درست تر آن نیست که شما گروه خوانندگان عزیز! آری، شما نیز هیچ تردیدی در ماهیست پرولتاری! و انقلابی! گروه ما روشنفکران فداکار (مقیم خارج از کشور، بخشش خاورمیانه؟! ) به صرف عدم ارتباط یا کارگران و نبودن هیچ کمیته‌ی از کارگران در گروه ما و ... به استناد این استنباطات مکانیکی و ارتدکسال از تئوری‌های مارکسیستی ( ... که خطا بودن آنها را نشان دادیم ) به خرج ندهید! و اکنون، آقای " مبارز ایرانی " آیا انقلابیون ایران حق ندارند شما و دوستان هم عقیده شما را بعنوان کسانی که نه تنها در عمل هیچگونه خدمتی به انقلاب ایران و پیشبرد جنبش کمونیستی بعمل نمی‌آورند، بلکه می‌خواهند انحرافات عملی خود را با این قبیل سرهم بندیها و ملقمسه‌های فرصت طلبانه، محمل تئوریک داده و آنرا بعنوان يك پرنسپ اعتقادی نو ظهور، آنها به نمایندگی از طرف جنبش کمونیستی ایران، در فرهنگ انقلابی جا بزنند، محکوم نمایند؟

معنای کشفیات تئوریک و جملات ابهام آمیز شما، جز انکار نقش رهبری پرولتاریا در جنبش انقلابی و ضد امپریالیستی ایران و سلب وظایف سوسیالیستی این جنبش از سازمانهای انقلابی کمونیستی و انکار آن در ایران، چه چیز دیگری می‌تواند باشد؟ آری، جنبش انقلابی ما در این مرحله، ماهیتی ضد امپریالیستی و مضمونی اساساً دموکراتیک دارد؛ اما نه تنها پرولتاریا نقش تعیین کننده‌ای در این انقلاب دارد، بلکه می‌باید این جنبش دموکراتیک را رهبری کرده و عنصر انقلاب سوسیالیستی را متناسب با رشد زمینه‌های عینی آن در جامعه، رشد دهد با این توصیف واضح است که تئوریهای شما درباره‌ی کیفیت گروه پرولتاریا، درباره‌ی

مخلوط نکردن فرد و طبقه و معیار نبودن کار کارگری و ... همچنین جملات کلی و چند پهلوی مبنی بر " دیدن نقش پرولتاریا از خلال مرحله ی تاریخی " و "موکول بودن قدرت پرولتاریا به تحقق بخشیدن به روابط تولید سوسیالیستی" و " ... " ، منافع و ایدئولوژی کد امیک از اقشار بورژوازی را منعکس می نماید . بخوبی معلوم می شود که تئوریهای کاملا مشمشع بورژوازی شما درباره ی نقش پرولتاریای ایران در جنبش نوین انقلابی ( و در واقع انکار هرگونه نقشی از طرف پرولتاریا ) ایران و ... چگونه با سایر انحرافات که تا کنون به آن اشاره کرده ایم - استنباطات لیبرالی که از مبارزه ی درون حزبی دارند ، گرایشات ضد استالینی و همراهی و همگامی که با روزنیویسم و روزنیویستها نشان می دهید و ... - انحرافات که مجموعا منافع و ایدئولوژی بورژوازی لیبرال و روشنفکران نمایند ، ی آنها منعکس می سازد ، پیوند پیدا می کند . این تئوریها آشکارا نشان می دهند که بورژوازی لیبرال بسا حاکمیت در سازمانها و گروههایی که عناصری مانند شما آنها را نمایندگی می کنند ، دست به چه گوشه های مودیانه ای در سطح جنبش برای خارج کردن رهبری انقلاب از دست پرولتاریا زده است . این نظرات آشکارا نشان می دهند که چگونه وظیفه ی سوسیالیستی جنبش در زیر پوشش براهین اپورتونیستی نفی می شود و چگونه تلاش می شود که مضمون و محتوای انقلاب ضد امپریالیستی ایران در محدود می تنگ مطالبات دموکراتیک قشرهای لیبرال - خرد بورژوازی روشنفکر و بورژوازی لیبرال - به بند کشیده شود .



اما بیینیم دوین خطای رایج مکشوفه از طرف ایشان چیست . این خطا بزعم " مبارز ایرانی " در تحت عبارت : " تعمیم تئوری نقش تاریخی طبقه ی کارگر به نقش مرحله ای این طبقه " فرموله میشود ! ایشان در توضیح این فرمول اختراع می

می‌گویند: \* ( طبقه‌ی کارگر ) در بعضی مراحل ممکن است علیرغم نقش تاریخی‌اش انقلابی نباشد \* و سپس بعد از اینکه با قسم و آیه تکرار می‌کنند که قصدشان تردید در نقش تاریخی طبقه‌ی کارگر نیست ( اما در عمل چنان سنگهایی در مقابل ایفای این نقش قرار می‌دهند و در شهری دامنه‌ی این نقش تاریخی را چنان محدود و اتفاقی می‌گیرند که از تردید گذشته به انکار می‌رسد ) در مقام توضیح خصوصیات و علل این مراحل بر می‌آیند و درست در همین مقام است که علیرغم همه‌ی قیود و بسته‌های احتیاطی \* بچ خود را باز می‌کنند \*

\* \* \* در بعضی مراحل ممکنست طبقه‌ی کارگر به نقش تاریخی و طبقاتی‌اش بعلت ( همه‌جا تاکید از ماست ) نفوذ فرهنگی خرده بورژوازی و یا بورژوازی‌آگاهی نداشته و بعلت این تأثیر فرهنگی و یا علل روپنایی دیگری به نفع بورژوازی کار کند \* نگاه‌ی به جنبش کارگری در اروپا که طبقه‌ی کارگر صنعتی در آنجا بشکل سنتی وجود دارد \* نمونه‌ی این امر را بدست می‌دهد و الخ \* \* \* (۱)

\* مبارز ایرانی \* در اینجا \* بازرنگی خرده بورژوا منشا نه‌ای \* در موضوع کاملا متفاوت را با هم مخلوط می‌کند و پس از اختلاط این دو \* می‌خواهد دلائلی بدست آورد که شهری مورد نظر خود - شهری انفعال مرحله‌ی طبقه‌ی کارگر - را ثابت نماید \*

این دو موضوع متفاوت \* یکی موقعیت فعلی جنبش کارگری در اروپا \* آمریکای شمالی و کلا کشورهای امپریالیستی غرب است \* و دیگری مسئله‌ی امکان نفوذ فرهنگی خرده بورژوازی - بورژوازی در جنبش کارگری هر کشور سرمایه‌داری ( امپریالیستی یا غیر امپریالیستی ) است \*

مسئله‌ی دوم مسئله‌ی روشنی است و بارها و بارها در مطبوعات کمونیستی مورد

(۱) - نقل از پاسخ مبارز ایرانی به سؤال شماره‌ی ۷ \*

در جنبش کارگری شده است \* باز هم همانا به وسایل روپنایی \* یعنی احساس

بحث و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است . این مسئله عبارتست از امکان نفوذ بورژوازی در جنبش کارگری ، در شرایطی که پرولتاریا به آگاهی سوسیالیستی مسلح نیست ، در شرایط فقدان رهبری انقلابی کمونیستی یا در شرایطی که این رهبری از اجرای اصلی ترین وظیفه ی خود در قبال جنبش کارگری ، یعنی بردن آگاهی سوسیالیستی و انقلابی به درون طبقه ی کارگر و تشکل سیاسی و انقلابی این طبقه ، انحراف حاصل کرده و تبعاً جنبش خود بخودی طبقه را تسلیم منافع وایدئولوژی بورژوازی کرده است . بدین ترتیب هر گونه انحراف یا ضعف نیروهای آگاه انقلابی ( کمونیستی) بالقوه، جنبش کارگری را ( جنبش کارگری هر کشور را و این ارتباطی به مرحله و زمان خاص ندارد ) در معرض تسلط ایدئولوژی و سیاست بورژوازی قرار می دهد . بدین ترتیب نفوذ بورژوازی و خرده بورژوازی در جنبش طبقه ، پیش از آنکه مربوط به تمایل ذاتی طبقه باشد و در واقع بدون آنکه مربوط به تمایل ذاتی طبقه و حتی بدون آنکه مربوط به حرکت خود بخودی طبقه به معنای مطلق آن باشد ، (۱) ناشی از انحراف تئوری انقلابی و عنصر آگاه ( جنبش کمونیستی ) از مضمون حقیقی و وظایف اساسی سیاسی خود می باشد . لنین سالها پیش از این ، اشکال سیاسی وایدئولوژیک این نفوذ را در احتجاجات کامل و مفصل خود با اکتونیویست ها و اشکال سازمانی این نفوذ را در مباحثات افشاگرانه ی خود با منشویکها در جنبش سوسیال دموکراسی سالهای ۱۹۰۰ روسیه کاملاً ترازندی کرده و علل و موجبات کلی و اصولی این نفوذ را به روشنی توضیح داده است . بعنوان مثال او نشان می دهد که هر گاه عنصر آگاه از وظایف اساسی سیاسی و انقلابی خود نسبت به جریان خود بخودی نهضت کارگری انحراف حاصل کند ، این جریان بالا جبار به تبعیت نهضت کارگری از ایدئولوژی بورژوازی منجر شده و حرکت آن درست بر طبق برنامه های اکتونیویستی

(۱) س . ر . ک . به زیر نویس صفحه ی ۲۹۴ منتخب آثار لنین جلد اول .

قشرهای لیبرال بورژوازی انجام می‌یابد \* \* \* زیرا نهضت خود بخود ی کارگری همان تردیونیونیسیم و همان مبارزه ی صرفاً حرفه ای ( حرفه به معنای پیشه و شغل ) است و تردیونیونیسیم هم چیزی نیست جز همان اسارت ایدئولوژیک کارگران از طرف بورژوازی \* از این رو وظیفه ی سوسیال دموکراسی عبارتست از : مبارزه علیه جریان خود بخود ی و عبارت از آنست که نهضت کارگری را از این تعادل خود بخود ی تردیونیونیسیم که خود را زیربال و پر بورژوازی می‌کشد ، منحرف سازیم و آنرا زیر بال و پر سوسیال دموکراسی انقلابی بکشیم \* \* \* (۱)

با این توضیح روشن است که موضوع دوم - یعنی تبعیت جریان خود بخود ی نهضت کارگری از ایدئولوژی بورژوازی - موضوعی نیست که بتواند تئوری انفعال مرحله ای طبقه ی کارگر ایشان را توجیه کند و یا خود به وسیله ی این تئوری توضیح داده شود \* بحسب دیگر ، نفوذ بورژوازی در جنبش طبقه ی کارگر به دلایل روینایی ممکن و محتمل است ؟ اما نه به دلیل انفعال مرحله ای طبقه ی کارگر و اینکه مثلاً در بعضی مراحل ، طبقه خود از ایفای وظیفه ی تاریخی اش باز می‌ماند ، بلکه به این دلیل که عنصر آگاه از وظیفه ی اصلی خود سر باز زده است \* (۲)

(۱) - منتخب آثار لینن ، جلد اول ، صفحه ۲۹۲

(۲) - جالب توجه اینجاست که مبارز ایرانی ، علیرغم آنکه تمام ناکامیها و انحرافات جنبش کارگری را ناشی از علل روینایی و فرهنگی و عامل بسیار کلی نفوذ بورژوازی میدانند حتی يك کلمه هم درباره ی اینکه این نفوذ و این علل روینایی و فرهنگی معنای مقابل دیگری هم دارند و آن سرپیچی عنصر آگاه از وظایف انقلابی و سوسیالیستی خویش است ، سخنی نمی‌گویند \* و نمی‌گویند که اگر جنبش کارگری به علل روینایی منحرف شده و تسلیم بورژوازی شده است ، این علل روینایی در ضعف و انحراف عنصر آگاه و افتادن سر رشته ی کارها بدست عناصر و گروههایی مانند " مبارز ایرانی " و دوستان هم محفل ایشان است و همیشه اگر علل روینایی موجب چنین انحرافات و در جنبش کارگری شده است ، باز هم همانا به وسایل روینایی ، یعنی احساس

بدین ترتیب روشن می‌شود که مسئله‌ی نفوذ فرهنگی بورژوازی در جنبش کارگری (بعنوان يك علت) ، یا آن علل روینایی که موجب انحراف جنبش کارگری از مسیر انقلابی شده و به اسارت سیاسی و ایدئولوژیک کارگران از طرف بورژوازی منجر می‌شود ، چیزی نیست که هیچگونه ارتباطی به آن دو بین خطای رایج مکتوف‌ماز ایشان و به اصطلاح به آن "تعمیم تئوری نقش تاریخی طبقه‌ی کارگر به نقبش مرحله‌ای آن" داشته باشد . در حالیکه از این موضوع نیز نباید غافل شد که " مبارز ایرانی " باز هم در اینجا بازرنگی خرد بورژواآبانه‌ای ، در مرحله اول بحث ، ما — هیت این علت روینایی مورد ادعای خود را منکوت می‌گذارد و در مرحله بعد ، با پیش کشیدن وضع جنبش های کارگری در کشورهای امپریالیستی غرب که همانطور که بعدا خواهیم دید ، دارای علل مشخص اقتصادی و زیربنایی است ، عملا این علت

مسئولیت انقلابی از طرف کمونیستهای راستین و ایفای وظیفه‌ی حقیقی نسبت باین جنبش است که می‌توان آنرا از چنگ بورژوازی خارج کرد و در مسیر انقلاب و سوسیالیسم قرار داد . آقای " مبارز ایرانی " هیچیک از اینها را نمی‌گوید و نباید هم بگوید چون نه به نفع اوست و نه کار او اینست . او باید انحرافات موجود در جنبش های کارگری را ( با تعریف علل اصلی آن و یا جایگزین کردن معلول بجای علت و ... ) مطلق کرد . و تا حد يك قانون عمومی ، غیر قابل اجتناب ، جبری و ذاتی مربوط به حرکت این طبقه ( نه عدول عنصر آگاه از وظیفه‌ی خود ) تشریح کند که با وقاحت تمام همین کار را هم می‌کند . ( تئوری انفعال مرحله‌ای طبقه‌ی کارگر !! ) او باید لزوم سمت گیری توده‌ای ، ضرورت حیاتی ، تماس با جنبش طبقه‌ی کارگر را منکر شود ، بی‌نیازی جنبش انقلابی را از چنین حرکتی ثابت نماید تا بتواند ماهیت و سیاست لیبرال بورژوازی خودش را توجیه کرد ، و خودش را بعنوان نماینده‌ی تام و تمام پرولتاریای انقلابی جا بزند که باز هم با وقاحت کامل با پیش کشیدن ترهکاتی از قبیل تجمع ساده کارگران و ... ، معیار نبودن کار کارگری و ... ، دیدن نقش طبقه‌ی کارگر از خلال مرحله‌ی تاریخی و ... همین کار را می‌کند . بنا بر این چگونه می‌توان کاری خلاف منافع ، ایدئولوژی و سیاست خود او ، خلاف ایدئولوژی و منافع عناصر و قشرهایی که آنها را چنین مخلصانه نمایندگی می‌کند ، از او انتظار داشت؟



را تحریف کرده و پس از این اختلاط بین معنای دو موضوع متفاوت، تئوری انفعالی  
 مرحله ای طبقه کارگر را نتیجه می‌گیرد! اکنون لازمست به موضوع و شق اول بحث  
 یعنی موقعیت فعلی جنبش‌های کارگری در کشورهای امپریالیستی غرب بپردازیم و  
 ببینیم که آیا اولاً: انحرافات و تسلیم طلبی‌های موجود در این جنبش‌ها، در درجه  
 اول عللی رونمایی و فرهنگی دارند یا خیر. علل مشخص اقتصادی علل درجه اول  
 آنها تشکیل می‌دهند؟ ثانیاً: علل این انحرافات هیچ ارتباطی با تئوری انفعالی  
 مرحله ای طبقه کارگر، یا همان خطای دوم ابداعی مبارز محترم ایرانی، دارند یا  
 نه؟ عبارت دیگر آیا این انحرافات توسط تئوری مکشوفه مبارز ایرانی توجیه می‌شود  
 و متقابلاً دلیلی برای توجیه آن بدست می‌دهد یا نه؟ ثالثاً: طرح این بمضامین  
 خطای دوم - تعمیم نقش تاریخی طبقه کارگر به نقش مرحله ای - چه رابطهای با  
 جنبش انقلابی ایران و نقش پرولتاریای ایران در این جنبش دارد؟ این موضوع  
 که "مبارز ایرانی"، امکان عدول طبقه کارگر از نقش تاریخی انقلابی خود و افتادن  
 به دامان بورژوازی را ناشی از عوامل روبنایسی (روبنایسی بطور کلی و بدون آنکه  
 ماهیت مشخص آنها تعیین کند) می‌داند و مخصوصاً مثال خود را در مورد  
 نهضت‌های کارگری اروپا و آمریکای شمالی طرح می‌کند (به‌عنوان تحریفات عدیدهای  
 در مورد کارگران شیلی و همراه تحریف دیگری در مورد کارگران آلمانی زمان هیتلر\*)،  
 چه ارتباطی با سؤال اصلی مخبر مجله‌ی الهدف "ترکیب طبقاتی در سازمانهای  
 انقلابی ایران" دارد؟ "مبارز ایرانی"، باطن چنین پیچ و خم‌هایی، بزبان  
 بی‌زبانی، یعنی همان زبان چند پهلویی که همه‌ی اپورتونیست‌ها در بکار بردن آن  
 استادند (۱) چه می‌خواهد بگوید و چه هدفی را در این میان، در جنبش  
 انقلابی ایران، دنبال می‌کند؟

\* - به توضیحی درباره‌ی کارگران شیلی و رابطه‌ی حزب تازی با کارگران آلمانی در  
 پایان همین مقاله مراجعه کنید. (۱) - پاورقی در صفحه‌ی بعد

گفتیم " مبارزایرانی " ، برای اثبات نظریاتش ، وضعیت نهضت های کارگری کشورهای سرمایه داری غرب اروپا و آمریکای شمالی را شاهد مثال می آورد . اما آیا او در این مثال دچار فراموشکاری نمی شود وقتی که از ذکر ماهیت امپریالیستی این کشورها طفره می رود ؟ چرا ، به این دلیل روشن که موقعیت فعلی نهضت های کارگری در اروپای غربی و آمریکای شمالی ، بهیچوجه از موقعیت امپریالیستی سرمایه داری خودی این کشورها جدا نبوده و چگونگی حرکت آن مستقیماً در رابطه با درجه ی تسلط اقتصادی و سیاسی این سرمایه داری پر کشورهای تحت سلطه (نوستعمره) ، درجه ی استثمار و ماهیت و میزان بحرانیها و تضاد های ناشی از این تسلط و استثمار که در مقابل این سرمایه داری قرار دارد و ... تعیین می شود و این همان چیزی است که " مبارزایرانی " نمی خواهد به آن اعتراف نماید ؛ زیرا بهمان میزان که مابین موقعیت مسلط و ماهیت استثمارگرانه سرمایه داری کشورهای امپریالیستی غرب و موقعیت زیر سلطه و وابسته بودن سرمایه داری کشورهای نوستعمره تفاوت و اختلاف موجود است ، بهمان میزان تیزبین چگونگی نهضت پرولتاریایی در هر یک از این دو گروه کشورها اختلاف موجود است . بی جهت نبود که لنین در سالهای بیست ، یعنی درست در شرایطی که کشورهای امپریالیستی از زیر بار یک جنگ وحشیانه برای تجدید تقسیم جهان به مناطق نفوذ بیرون می آمدند و درست در مدت زمانی که رقابت خود را برای بلعیدن مناطق تحت نفوذ یکدیگر و سلطه ی استثمارگرانه ی خود را بر خلق های ملل شرق آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین شدت می بخشیدند عنوان کرد که : " اینک کانون اصلی مبارزات انقلابی به مشرق

(۱) - " هنگامی که از مبارزه با اپورتونیزم صحبت می شود هرگز نباید خصوصیات مشخصه ی تمام اپورتونیزم معاصر ، یعنی عدم صراحت و ابهام و جنبه ی غیر قابل رد آنرا در کلیه ی رشته ها فراموش کرد . اپورتونیزم بنا بر ماهیت خود ، همیشه از طرح صریح و قطعی مسئله احتراز می جوید و همیشه در جستجوی نقطه ی منتجه ی

زمین - چین ، ایران ، هند ، ... - منتقل شده و انقلابات گسترده توده ای در آینده نه از اروپا ، بلکه از این مناطق شعله خواهد کشید .<sup>۱</sup> چرا که تضاد اصلی در مرحله ی سلطه ی جهانی امپریالیسم دیگر تضاد مابین سرمایه داری یک کشور امپریالیستی با پرولتاریای خودی نیست ، بلکه این تضاد به سطح جهانی انتقال یافته و به نحو خونباری بین خلقهای کشورهای تحت سلطه و امپریالیسم سلطه گر جریان می یابد . این انتقال در کانون تضاد های اصلی سرمایه داری غرب ، مسلماً نمی توانست و نمی تواند در جنبش کارگری این کشورها بی تاثیر باشد . لنین در تفسیر کاملاً روشنی که از علل اساسی انحرافات و انشعابات گسترده و روتزایند احزاب و جنبش های کارگری کشورهای اروپایی ارائه می دهد مشخصاً روی همین عامل تکیه می کند :<sup>۲</sup> " انشعاب بین المللی در سراسر جنبش کارگری ، اکنون دیگر کاملاً آشکار شده است ( انترناسیونال دوم و انترناسیونال سوم ) . واقعیت مبارزه مسلحانه و جنگ داخلی بین این دو جریان نیز آشکار گردیده است . پشتیبانی مشوکها و سوسیال رولوسیونرها از کلچاک و دنیکن در روسیه علیه بلشویکها و شتیبان شیدمانیها و نوسکه و شرکا ، از بورژوازی در آلمان علیه اسپارتاکیستها و نظائر آن در فنلاند و لهستان و غیره ، آیا این پدیده تاریخی - جهانی بر روی چه پایه اقتصادی متکی است ؟

این پدیده همانا بر طفیلی گری و گنبدگی سرمایه داری متکی است که از خواص ذاتی بالاترین مرحله تاریخی آن یعنی " امپریالیسم " است . همانگونه

تفاوت و مثل مارین نظراتی که یکی ناسخ دیگری است می پیچد و می کوشد هم با این و هم با آن دیگری " موافق باشد " و اختلاف نظرهای خود را به اصلاحات جزئی و ایراز شک و تردید و تعایلات خیر خواهانه و بی زبان و قس علیهذا منجر سازد !<sup>۳</sup>

( لنین ، یک گام به پیش ، دو گام به پس ، منتخب آثار صفحه ی ۷۹۲ )

(۱) - نقل به معنی . دسترسی به متن اصلی ممکن نبود .

که در این رساله ثابت شده است ، سرمایه‌داری اکنون مشتی از کشورهای فوق‌العاده ثروتمند و نیرومند را که جمعیت آنها کمتر از یکدهم و در صورت منتسبای " سخاوت " و زیاد روی در حساب ، کمتر از یک پنجم سکه روی زمین است ، متمایز ساخته که تمام جهان را با عمل ساده " کوبن چینی " غارت می‌نمایند . صدور سرمایه از روی نرخ قبل از جنگ و آمارهای بورژوازی مربوط به دوران قبل از جنگ ، هر سال در حدود ۱۰-۸ میلیارد فرانک سود می‌دهد و اکنون البته مقدار آن بسی بیشتر شده است . بدیهی است با یک چنین ما فوق سود هنگفتی ( زیرا این سود مافوق آن سودیست که سرمایه داران از طریق بهره‌کشی از کارگران کشور " خود " به چنگ می‌آورند ) می‌توان رهبران کارگران و قشر فوقانی کارگران را که قشر اشراف کارگری باشند ، خرید . این قشر را همان سرمایه داران کشورهای " پیشرو " می‌خرند . این عمل را هم به هزاران وسایل مستقیم و غیرمستقیم ، آشکار و پنهانی انجام می‌دهند . این قشر کارگران بورژوا شده یا " قشر اشراف کارگری " که از لحاظ شیوه‌ی زندگی و میزان دستمزد و بطور کلی جهان پیشی خود کاملاً خورده بورژوا هستند ، تکیه‌گاه عمده‌ی انترناسیونال دوم و در این ایام با تکیه‌گاه عمده اجتماعی ( نه جنگی ) بورژوازی را تشکیل می‌دهند . زیرا اینها عاملین واقعی بورژوازی ، در جنبش کارگری و مبارزین کارگری طبقه سرمایه داران و مجریان حقیقی رفورمیسم و شونیسم هستند . در جنگ داخلی پروتاریا علیه بورژوازی ، بسیاری از اینان به طرفداری از بورژوازی ، به طرفداری " روسایی ها " علیه " کمونارها " برمی‌خیزند . بدون این بردن به ریشه‌های اقتصادی این پدیده ، بدون ارزیابی اهمیت سیاسی و اجتماعی آن نمی‌توان در زمینه حل مسائل عملی جنبش کمونیستی و انقلاب اجتماعی آینده حتی گامی به جلو برداشت . امپریالیسم آستان انقلاب اجتماعی پروتاریا است و این حقیقت از سال ۱۹۱۷ در مقیاس جهانی تایید شده است ( لنین ، ژوئیس ) . ۱۹۲۰ ، پیشگفتار بر ترجمه فرانسوی و آلمانی کتاب امپریالیسم به مثابه بالاتویسن

مرحله سرمایه داری (۱) • البته تحلیل این قضیه منحصر به سالهای ۲۰ قرن بیستم نیست، بلکه اولین تاثیراتی که ورود سرمایه داری غرب به مرحله امپریالیسم در سمت گیرهای سیاسی و اجتماعی طبقات مختلف جامعه از جمله پرولتاریا باقی می‌گذارد از همان اواخر قرن نوزدهم آغاز شد • بطوریکه این حرکت کاملاً مورد توجه بنیادگذاران فلسفه علمی، مارکس و انگلس قرار گرفت و آنها توانستند در آخرین آثار خود اشارات کاملاً واضحی به چگونگی این تاثیرات بکنند • لنین در همین باره می‌نویسد:

• ذکر این نکته لازم است که در انگلستان تمایل امپریالیسم مبنی بر اینکه بین کارگران شکاف ایجاد کند و اپورتونیسم را در بین آنها تقویت نماید و جنبش کارگری را موقتاً دچار فساد سازد، مدتها قبل از پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم متظاهر گردیده بود • زیرا در وصف مشخصه مهم امپریالیسم یعنی مستملکات عظیم مستعمراتی و موقعیت انحصاری در بازار جهانی از نیمه قرن نوزدهم در انگلستان وجود داشت (( توجه کنید که لنین شکاف در میان کارگران این کشورها و تقویت اپورتونیسم در جنبش کارگری و فاسد شدن آنها دقیقاً ناشی از دو صفت مشخصه امپریالیسم یعنی دارا بودن مستملکات مستعمراتی و موقعیت انحصاری در بازار جهانی می‌دانند • آنگاه توجه کنید به تفسیری که مبارز ایرانی از علل رکود و انحراف جنبش‌های کارگری در اروپا و کشورهای آمریکای شمالی بعمل می‌آورد و مهتر از آن نتیجه ای که میخواهد از این مثال تحریف شده ی خود به دست آورد! )) مارکس و انگلس سالهای متعدد ی این رابطه اپورتونیسم در جنبش کارگری را با خصوصیات امپریالیستی سرمایه داری انگلستان بطور منظمی بررسی می‌نمودند • مثلاً انگلس در ۷ اکتبر سال ۱۸۵۸ به مارکس نوشت: " پرولتاریای انگلستان عملاً بطور روز افزونی جنبه بورژوازی بخسود

(۱) - تاکیدات و پهرانتزها همگی از طرف خود نویسنده است •

می‌گیرد و بنظر می‌رسد این ملت که از هر ملت دیگری بیشتر بورژواست، می‌خواهد سرانجام کار را به جایی برساند که در ردیف بورژوازی یک اشرافیت بورژوازی داشته باشد. بدیهی است این امر از طرف ملتی که تمام جهان را استثمار می‌نماید تا حدود معینی طبق قاعده بنظر می‌رسد. تقریباً پس از یک ربع قرن انگلس در نامه مورخه ۱۱ اوت ۱۸۸۱ از "بدترین تردیونیونیونهای انگلیسی" صحبت می‌کند که اجازه می‌دهند افرادی بر آنها رهبری نمایند که از طرف بورژوازی خریداری شده و یا دست کم جیره بگیروی هستند. و اما انگلس در نامه دیگری خود به کائوتسکی در تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۸۸۲ چنین می‌نویسد: "از من می‌پرسید کارگران انگلیسی درباره سیاست استعماری چه فکر می‌کنند؟ همان فکری که درباره سیاست بطور کلی می‌کنند. اینجا حزب کارگری موجود نیست. فقط رادیکالهای محافظه کار لیبرال وجود دارند و کارگران یا خاطری آسوده به اتفاق آنان از انحصار مستعمراتی انگلستان و انحصاری در بازار جهانی استفاده می‌نمایند." (همین همین مطلب را هم انگلس در سال ۱۸۵۲ در پیشگفتار چاپ دوم کتاب خود موسوم به "وضع طبقه کارگر در انگلستان" تشریح نموده است).

در اینجا علت و معلول بطور واضح ذکر گردیده است:

ملت: ۱ - استثمار تمام جهان از طرف این کشور

۲ - موقعیت انحصاری آن در بازار جهانی

۳ - انحصار مستعمراتی آن

معلول: ۱ - بورژواشدن بخشی از پرولتاریای انگلستان

۲ - قسمتی از آن اجازه می‌دهد افرادی بروی رهبری نمایند که از

طرف بورژوازی خریداری شده و یا دست کم جیره بگیران هستند. امپریالیسم در آغاز

قرن بیستم، تقسیم جهان را بین مثنی از دول به پایان رسانده و هر یک از این دول

اکنون آنچنان قسمتی از "تمام جهان" را استثمار می‌کنند (به منظور تحصیل مافوق)

سود ) که اندکی از آنچه انگلستان در سال ۱۸۵۸ استثمار می کرد ، کمتر است .  
 هر یک از کارتل‌های این دول در سایه تراستیها ، کارتل‌ها و سرمایه مالی و داشتن  
 مناسبات واحده با وامدار ، در بازار جهانی دارای موقعیت انحصاری است و هر  
 یک از آنها تا درجه معینی از انحصار مستعمراتی برخوردار است ( دیدیم که از ۷۵  
 میلیون کیلومتر مربع مجموع مستعمرات جهان ۶۵ میلیون یعنی ۸۶ درصد در  
 دست شش دولت متمرکز است . ۶۱ میلیون یعنی ۸۱ درصد در دست سه  
 دولت متمرکز است )

وجه تمایز موقعیت کنونی (( ورود به مرحله ی امپریالیسم )) وجود آنچنان  
 شرایط اقتصادی و سیاسی است که نمی توانست بر شدت آشتی ناپذیری اپورتونیزم  
 با منافع عمومی و اساسی جنبش کارگری نیفزاید . امپریالیسم از حالت جنینی خود خارج  
 شده و به یک سیستم مسلط مبدل گردیده است . انحصارهای سرمایه داری در اقتصاد  
 ملی و سیاست جای اول را اشغال می نمایند . تقسیم جهان به پایان رسیده است  
 و اما از طرف دیگر به جای انحصار بدون شریک انگلستان ، اکنون می بینیم عده ی  
 قلیلی از دول امپریالیستی برای شرکت در این انحصار بایکدیگر به مبارزهای مشغولند  
 که صفت مشخصه ی تمام آغاز قرن بیستم را تشکیل می دهد . اپورتونیزم اکنون دیگر  
 نمی تواند در جنبش کارگری یک کشور ، آنطور که در نیمه ی دوم قرن نوزدهم در انگلستان  
 مشاهده می شد ، برای مدتی مدید یعنی دهها سال پس در پی پیروزی مطلق داشته  
 باشد . اپورتونیزم در یک سلسله از کشورها به نضج خود رسیده ، از حد نضج  
 گذشته و گدیده شده و بعنوان موسیال شونیسم ، کاملاً با سیاست بورژوازی در  
 آمیخته است . \* (۱)

نقل قولهای نسبتاً مفصل فوق نه تنها علل و ماهیت واقعی انحراف اپورتونیزمی

(۱) - منتخب آثار لینین ، جلد ۲ ، صفحات ۶۵۰ ، ۶۵۲ ، ۶۵۳ ، پراوتزها  
 و تاکیدات از خود نویسنده است . جمله ی مابین پراوتز مضاعف از ماست .

موجود در نهضت های کارگری کشورهای اسپرالیستی غرب را به روشنی نشان می دهد و از آنجا آشکارا معلوم می کند که علل این انحرافات هیچ ارتباطی با تئوری انفعال مرحله ای طبقه ی کارگری همان به اصطلاح خطای دوم ابداعی " مبارز ایرانی " ندارد ، بلکه می تواند بطور مستقیم و بدون نیاز به هیچگونه استدلال دیگری ماهیت اپورتونیستی تئوریها و استدلالات " مبارز ایرانی " را نیز افشا نماید . (۱)

(۱) - این خصوصیت ، معلول آنست که قسمت مهمی از هدفهای لنین در تالیف و تدوین این رساله ( رساله امپریالیسم به مثابه ... ) را ضرورت مبارزه علیه سوسیال لیبرال های موجود در نهضت های کارگری آنروز اروپا تشکیل می داد . سوسیال لیبرال هایی که با پشت کردن به انقلاب پرولتری و حتی " انکار علنی ضرورت آن تحت پوشش تعاریف و تحلیل های گمراه کننده و فرصت طلبانه ای که از مرحله ی امپریالیسم بعمل می آوردند ، عملاً به پیروزی خدمت می کردند و چهره ی آنها رنگ و روغن می زدند ، در حالیکه هنوز هم خود را بعنوان اصیل ترین نمایندگان نهضت کارگری معرفی می کردند ( کائوتسکی و بقیه ی اصحاب بین الملل دوم ) اما چنین وجه اشتراکی همه ی قضیه را تشکیل نمی دهد ، بلکه تکیه ی جالب توجه دیگر در اینجا اینست که اگر در بیشتر از نیم قرن پیش از این ، سرجنیانان اپورتونیسم در اروپا - شیدمانها ، نوسکه ها ، کائوتسکی ها و ... - از تعاریف واقعیتهای مربوط به مرحله ی امپریالیسم از طریق تعاریف و تفاسیری از این قبیل کسه گویا در مرحله ی امپریالیسم ، رقابت و بحران های ادواری تولیدی مربوط به مرحله ی سرمایه داری آزاد از بین رفته و اقتصاد متمرکز با نقشه ی امپریالیستی می تواند مبری از تضادهای ذاتی یک رژیم سرمایه داری باشد و ... ، بعناوین و اشکال گوناگون ضرورت و امکان انقلاب پرولتری و لزوم مبارزه با اپورتونیسم را متکرمی شوند ، امروز " مبارز محترم ایرانی " هم همین هدفها را منتهی از طریق و راه دیگری ، از طریق پیش کشیدن تئوری ناتوانی و انفعال ( مرحله ای ) طبقه ی کارگر در نبال می کند . ما این موضوع را در نقد قسمت مربوط به " خطبای " اول مشاهده کردیم و اینسک باز هم در قسمت مربوط به " خطبای " دوم شاهد آن هستیم . به این ترتیب باید گفت آقایان لیبرالها ، اگر در همه جا هم بطور تاریخی و هم بطور مرحله ای فاقد هرگونه پیگیری و ادامه کاری در " انقلاب " هستند ، در اینکه تحریفات اپورتونیستی یکدیگر را به اشکال جدیدتر ، پوشیده تر و همان اندازه



" مبارز ایرانی " چه می‌گوید ؟ او می‌گوید : علل انحراف جنبش‌های کارگری مغرب‌زمین ، اصولاً ناشی از عوامل روینایی مانند نفوذ فرهنگ خرد ، بورژوازی و بورژوازی بود ، و در تمام کشورهای سرمایه داری ، چه کشورهای امپریالیست و چه کشورهای تحت سلطه ی امپریالیسم ، قهراً امکان وجود دارد . بنابراین پرولتاریای کشورهای تحت سلطه ، از جمله پرولتاریای ایران نیز می‌تواند هر لحظه به همان بیماری دچار شود که نهضت های کارگری اروپا و آمریکای شمالی دچار شده اند . این بیماریها که بزعم " مبارز ایرانی " همانند بلایای آسمانی منشأ غیبی داشته ، غیر قابل اجتناب بوده و با متافیزیک " علل روینایی و ایدئولوژی بورژوازی " توضیح داده می‌شود ، (۱) در يك مرحله ( و لا اقل يك مرحله ، والا شاید هم بیشتر طول بکشد ، کس چه می‌داند ! وانگهی آغاز و پایان این مرحله در هر مورد مشخص چگونه تعیین می‌شود ؟ ! ) پرولتاریا را از ایفای نقش انقلابی اش باز داشته و او را وادار می‌کند خودش را به بورژوازی تسلیم کند ! با این توصیف ، واضح است که عدم وجود ارتباط يك سازمان سیاسی ، مانند سازمانی که " مبارز ایرانی " آنرا نمایندگی می‌کند ، با جنبش کارگری لا اقل در آن مرحله ای که این طبقه دچار انفعال و تسلیم طلبی شده ، در آن مرحله ای که از ایفای نقش تاریخی اش باز مانده ، فاقد هرگونه اهمیتی در تشخیص ماهیت پرولتری آن سازمان بوده و بدین ترتیب موضع " مبارز ایرانی " و سازمانی که ایشان سخن گویی آنرا بعهد دارند مستقل از هرگونه ارتباط انقلابی با طبقه و یا حتی مستقل از هرگونه نیاز و سمت‌گیری به طرف این ارتباط ، بعنوان يك سازمان پرولتری انقلابی تثبیت می‌شود ! !

مؤدیانه تردید نبال کنند ، بهیچوجه ناپیگیر نیستند !

(۱) - در واقع " این علل روینایی " و این " ایدئولوژی بورژوازی " که از طرف " مبارز ایرانی " بعنوان علت اصلی بروز چنین انحرافات نمود می‌شوند ، از آنجا که بصورت امری غیر قابل اجتناب ، قهری ، عام ، با کلیت تمام و مستقل از همه شرایط خاص

البته اینکار به سادگی انجام نمی‌گیرد. اگر واقعیت اینست که انحسار راف اپورتونستی و تسلیم طلبانه در جنبش کارگری کشورهای سرمایه داری غرب دقیقاً با شرایط عینی امپریالیسم، با درجه استثمار خلق و تسلط امپریالیستی این سرمایه‌دار بر منافع جهانی، با وسعت مناطق نفوذ او و... در ارتباط است و پایه‌های اقتصادی معینی در بطن شرایط ظهور و حاکمیت "امپریالیسم" دارا می‌باشد، همینطور اگر واقعیت اینست که بورژوا شدن بخشی از پرولتاریای این کشورها و نتیجتاً تحت سلطه‌ی بورژوازی درآمدن جنبش این طبقه، معلول استثمار تمام جهان غیر امپریالیست از طرف این کشورها، موقعیت انحصاری آنها در بازار جهانی و انحصار مستعمراتی است و الخ، باید تمام این واقعیتها و حقایق ناشی از آن (از جمله حقیقت و اهمیت پیش‌از پیش یافتن جنبش‌های انقلابی ضد امپریالیستی و نقش بسیار حیاتی که پرولتاریای این کشورها - کشورهای تحت سلطه - بعهد دارند و یا حقیقت مبارزه‌ی آشتی ناپذیر با اپورتونیزم در سطح بین‌المللی و...) را تحریف کرد و معکوس و وارونه جلوه داد، باید ماهیت امپریالیستی کشورهای مورد شال را موندیانه مسکوت گذارد. باید واقعیت‌های ملموس و آشکار مربوط به موضع کارگران شیلی را وقیحانه تحریف کرد و به تفاسیر مغشوش و مشوب گنبد. ای در باره‌ی حمایت کارگران آلمانی از فاشیسم و پایگاه کارگری داشتن حزب ناسیونال سوسیالیست هیتلر پرداخت. باید بر تفاوت‌های عینی و طبیعتاً ذهنی میان جنبش‌های کارگری دو گروه کشورها، یکی کشورهای امپریالیستی - یعنی آنها بیکه به قول لنین با جمعیتی کمتر از یک پنجم کره زمین، چهارینجم بقیه‌ی آنرا سبحانه غارت می‌کنند - و دیگری کشورهای تحت سلطه، پرده‌ی غفلت انداخت و پا جازدن معلول به جای علت،

---

اجتماعی و سیاسی ای که چنین پدیده‌ی ای را ممکن ساخته است آورده می‌شود، به چیزی جز "امری متافیزیکی" نیز قابل تعبیر نیست.

با هیأتی بسیار برای به اصطلاح دو خطای رایج و کاربرد انواع و اقسام شگرد های مبتذل نگارشی ، بالاخره ثابت نمود که طبقه ی کارگر در بعضی مراحل ممکن است علیرغم نقش تاریخی اش انقلابی نباشد و " ثوری نقش تاریخی طبقه ی کارگر را نباید به نقش مرحله ای آن تعمیم داد " چرا که در غیر این صورت این " خطاهای رایج " مانع از آن خواهند شد که " مبارز ایرانی " مقاصد بسیار مشروع خود را پیش ببرد . چرا که در غیر این صورت باز هم عده ای مفسر که به مسائل انقلاب بطور مکانیکی می نگرند ، تجمع ! ساده ! عده ای کارگر را در یک سازمان انقلابی ( کمونیستی ) دلیل بر ماهیت کارگری داشتن یا ارتباط با طبقه ی کارگر خواهند دانست ! باز هم به کمیته گروه پرولتاریا تکیه می کنند و نقش طبقه ی کارگر را از خلال مرحله ی تکامل تاریخی آن نمی بینند و بی جهت این نقش را در مراحل مختلف زمان و مکان تعمیم می دهند ! کار کارگری را یک ملاک کمونیستی می گیرند و توجه نمی کنند که کارگرفاشیست و مزدور هم موجود است ( روشن فکر فاشیست و مزدور چطور ؟ ) . توجه ندارند که هم اکنون در تمام کشورهای که طبقه ی کارگر صنعتی به شکل سنتی در آن وجود دارد ، این طبقه ی کارگر همگی ( البته فقط به علت نفوذ فرهنگی پیروزی و عسل روتنایی دیگر ! ) به نفع پیروزی کار می کنند و ... بالاخره باز هم از آقای " مبارز ایرانی " سئوالات بی جایی از این قبیل می کنند که ماهیت و ترکیب طبقاتی سازمانی که شما نمایندگی اش را بعهدہ دارید چیست ؟ ...

رفیقای می گفت : هر موقع " خطاهایی " که " مبارز ایرانی " در این مصاحبه ذکر کرده و سپس مدعی حل و فصل آنها شده است ، بیاد می آورم بی اختیار بیاد آن مثال بسیار جالبی می افتم که لنین ، اصلاحات اکتویمیستهای روسی را درباره برخی نظرات سیاسی پلخانف ، به آن تشبیه کرده است . لنین قضیه را اینطور تعریف می کند : " مثال آلمانیها کلمه TVERBALLHORNUNG آلمانی را به خاطر آورد که ترجمه ی تحت اللفظی آن به روسی " بالهورنی " کردن است . ایوان

بالمهون یکی از ناشرین لیپزیک شده ی شانزدهم بود که کتاب الفبایی منتشر کرد و بنا به عادت آنروز تصویر خروس را هم روی آن جا داد . اما بجای شکل معمولی خروس که پاهایش سیخ دارد ، شکل خروسی را تصویر کرده بود که پاهایش سیخ نداشت و یک جفت تخم مرغ هم پهلویش بود . روی جلد کتاب الفباهم نوشته بود : " چاپ تصحیح شده ایوان بالمهون " این است که از آن وقت آلمانیها اینگونه تصحیح " را که در واقع بدتر کردن می باشد VERBALLHORNUNG می نامند . وقتی انسان می بیند که چگونه مارتینف ها افکار پلخانف را بسط و تکامل می دهند بی اختیار بیاد ایوان بالمهون می افتد . . . . "

وقتی آدم می بیند که " مبارزایرانی " چگونه " خطاهای رایج " را در جنبش کمونیستی را تصحیح می کند ، بی اختیار نه تنها بیاد " ایوان بالمهون " می افتد ، بلکه دارو دسته ی اپورتونیستهای " مارتینفی " را هم بیاد می آورد . در آن روزها ، مارتینف و مارتینف ها ، جریان اپورتونیستی روزیونیستی در سوسیال دموکراسی بین المللی را در زیر پرچم " آزادی انتقاد " تحت حمایت خود قهر را می دادند و اینک آقای " مبارزایرانی " نیز زیر پوشش اصلاح " خطاهای رایج " در جنبش کمونیستی ، همین هدفها را دنبال می کند . بی جهت نیست که او در حالیکه تند تند کوشش می کند جنبش نوین کمونیستی ایران را مستقل از مبارزه ایدئولوژیک و قدرت کمونیستی معرفی کند و از این جهت لیخند نمکینی تحویل روزیونیستها بدهد ، با عجله ی تمام و با دستهای دیگر علیه هرگونه " تصفیه ی حزبی " و معیار " کار کارگری " و " کمیت پرولتری " شعار می دهد .



در حاشیه ی نقد مصاحبه ی يك " مبارز ایرانی " با مجله الهدف

## توضیحی درباره ی کارگران شیلی و رابطه

### حزب نازی با کارگران آلمانی

يك ضرب المثل عامیانه می گوید : " سیاست پدر و مادر ندارد " اما این ضرب المثل اگر در معنای عام آن عامیانه باشد ، در معنای خاص خود ، مفهوم بورژوازی ، سیاست را بخوبی توصیف می کند . بورژوازی همانطور که در حیطه ی اقتصاد و معامله ، اگر پول خوبی به او بدهند حتی پدر و مادرش را هم می فروشد ، در عالم سیاست هم لحظه ای در فروختن اصول و قول و قرارهایی که بارها به آن اعتراف کرده است ، تردید نمی کند . البته باز هم به شرط آنکه آنها به قیمت خوبی از او بخرند ! " مبارز ایرانی " از این نظر معیل برجسته ای از این روحیه ی سوداگرانه در سیاست را بنمایش می گذارد . هر کس که در همین یکی دو سه سال اخیر ، تنها تگاهی به همین روزنامه ها و مجلات جیره خوار رژیمهای بورژوازی انداخته باشد ، بخوبی می داند که آنچه به نام تظاهرات توده ی مردم علیه حکومت آلمند ، تبلیغ شد ، در واقع جز مخالفت عده ای از عناصر و قشرهای مرفه خرد ، بورژوازی شهری ، زنان بوروکرات ها و تکنوکرات های عالی مقام وابسته به شرکتهای چند ملیتی و کارتل های فارت گتنده ی معادن مس و ... کامیونداران ، صاحبان سهام و ... چیز دیگری نبود . حتی همان مطبوعات لیبرال فرس ، علیرغم تمام توطئه های تبلیغاتی شرکتهای چند ملیتی آمریکا ، آشکارا به این موضوع اعتراف کردند که این

تظاهرات توسط قشرهای انگلی شهری یا سرمایه داران و صاحبان سهام و ...  
 که امتیازات و یفاه خارق العاده ی خود را در رژیم جدید در خطر می دیدند صورت  
 گرفته است . تازه این قضیه در صورتی واقعیت اساسی خودش را نشان خواهد داد  
 که تمام نوطه ها و خرابکارهای سازمانهای جاسوسی کشورهای امپریالیستی و دست  
 نشانندگان منطقه ایش را ( سیالیا و سایر سازمانهای جاسوسی کشورهای  
 دست راستی همچو در آمریکا لاتین ) به اضافه ی قدرت و فشار سرمایه ی داخلی  
 و بین المللی را که باز هم بنا به اعتراف همین مطبوعات لیبرال ، بیلیونها دلار  
 خرج تحریک و بسیج این قشرها و عناصر مرفه خرد ، بورژوازی علیه حکومت آئند  
 می کردند و با بورس بازی و سفته بازی و ... در اقتصاد این کشورها خرابکاری  
 می کردند ، به حساب آوریم ؛ آن وقت " مبارز ایرانی " می نویسد : " نگاهی به  
 جنبش کارگری در اروپا که طبقه ی کارگر صنعتی بطور سنتی وجود دارد ، نمونه ی  
 این امر را به دست می دهد . حزب ناسیونال سوسیالیست ( نازی ) هیتلر که پایگاه  
 کارگری داشت و حزب آزاد یخواه و حزب کارگر در انگلیس که از احزاب کارگری بشمار  
 می آیند و همچنین وضع در آمریکای شمالی که کارگران صنایع سنگین تظاهرات کرده  
 خواهان ادامه ی دخالت آمریکا در ویتنام می گردند ، همچنین در آمریکای جنوبی  
 که کارگران صنایع سنگین در شیلی علیه آئند ، به نفع ژاندارمهای دست راستی  
 تظاهرات می کردند ( آمریکای جنوبی علاوه بر اروپا که طبقه ی کارگر به شکل سنتسی  
 وجود دارد ، علاوه بر آمریکای شمالی ، علاوه بر انگلیس ، علاوه بر آلمان ؛ جالب  
 است " مبارز ایرانی " برای اینکه به شعور باش - " انفعال مرحله ای طبقه ی  
 کارگر " - جنبه ی جهانی و جهانی شمولی بدهد ، از چهار گوشه ی جهان مثال  
 می آورد ؛ از آمریکای جنوبی هم بالاخره مثال شیلی را پیدا می کند ، خوب به این  
 سفسطه گرساده لوح که فکر می کند باد سته ی کوزان طرف است نگاه کنید ، چقدر  
 تماشاچیان است ؛ آخر او می خواهد بالاخره آسیا و ایران را هم از این میان نتیجه